



درس آشنایی با رجال و درایه استاد سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۲ فروردین ۱۳۹۱
مصادف با: ۱۸ جمادی الاولی ۱۴۳۳
جلسه: ۲۷

موضوع کلی: جوامع روایی ثانوی
موضوع جزئی: مصادر وسائل الشیعه
سال: دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تفسیر منسوب به امام عسکری (ع):

بحث به تفسیر منسوب به امام عسکری (ع) رسید، عرض کردیم درباره اعتبار این کتاب سه قول وجود دارد؛ یک قول می‌گوید این کتاب معتبر نیست مطلقاً که بعضی از بزرگان مثل ابن غضائری، میرداماد و آقای خوبی قائل به این قول هستند، قول دوم می‌گوید این کتاب معتبر است مطلقاً که علامه مجلسی و پدرش قائل به این قول هستند و قول سوم هم این بود که مثل سایر کتب باید تک تک روایات این کتاب را بررسی کنیم ببینیم آیا روایت صحیح است یا خیر لذا نه می‌توانیم رأساً بگوییم این کتاب معتبر است و به همه روایات آن أخذ کنیم و نه می‌توان گفت رأساً این کتاب معتبر نیست و همه روایات آن را کنار بگذاریم.

اما در مورد طریقی که به امام عسکری (ع) منتهی می‌شود این کتاب از پدر شیخ صدوق با دو واسطه از امام حسن عسکری (ع) نقل شده است، پدر شیخ صدوق این کتاب را از ابوالقاسم محمد استرآبادی نقل کرده و او هم این تفسیر را از دو نفر دیگر؛ یعنی ابوالحسن علی بن محمد بن سیار و ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد نقل کرده است پس در واقع چهار شخص تا امام عسکری (ع) وجود دارند. راجع به پدر شیخ صدوق مشکلی وجود ندارد و مورد وثوق است و روایاتی را که نقل می‌کند مورد اعتماد است.

اما راجع به ابوالقاسم محمد استرآبادی هیچ توثیقی وارد نشده و در کتب رجالی چیزی درباره او به عنوان توثیق گفته نشده ولی خود شیخ صدوق او را به عنوان یکی از مشایخ خودش نام برده و در مشیخه من لایحضره الفقیه آمده است که این شخص یکی از مشایخ شیخ صدوق است و شیخ روایات زیادی را از او نقل کرده و هر جا هم که نام او را برده الفاظی مثل رحمه الله، رضوان الله علیه، رضی الله عنه و امثال اینها را درباره او بکار برده است، حال می‌خواهیم ببینیم آیا چنین شخصی که توثیق نشده و فقط به عنوان یکی از مشایخ شیخ صدوق و کسی که شیخ، روایات زیادی را از او نقل کرده شناخته می‌شود برای اعتماد بر او کافی است یا خیر؟ صرف نقل روایت توسط شیخ صدوق نمی‌تواند به عنوان توثیق ابوالقاسم محمد استرآبادی باشد یا مثلاً اینکه شیخ درباره او الفاظی مثل رحمه الله و رضی الله عنه را بکار برده نمی‌تواند به عنوان توثیق او قلمداد شود ولی نکته‌ای وجود دارد و آن اینکه شیخ صدوق اهتمام زیادی داشته به نقل روایات از اشخاص مورد اعتماد ولی گاهی در یک کتابی مثل من لایحضره الفقیه شهادت به اعتبار روایات آن کتاب می‌دهد که قابل

قبول است یا مثلاً در اول کتاب مقنعه به نوعی شهادت بر اعتبار روایات آن کتاب می‌دهد که قابل قبول است اما اگر چنین شهادتی را خود شیخ صدوق نداده باشد علیرغم اهمیتی که ایشان برای حفظ روایات داشته نمی‌توانیم بگوییم هر کسی را که شیخ صدوق از او روایت نقل می‌کند موثق است؛ چون این گونه نیست که ما همه کتاب‌های شیخ صدوق را معتبر بدانیم، شیخ صدوق روایات زیادی را در کتب مختلف جمع‌آوری کرده اما در بین کتاب‌های شیخ صدوق عمدتاً کتاب من لایحضره الفقیه مورد قبول است که در بحث از کتب اربعه به این مطلب اشاره کردیم که کتاب من لایحضره الفقیه مورد اعتماد است و فی‌الجمله همه روایات موجود در این کتاب را به عنوان روایات معتبر قبول داریم اما این لزوماً به این معنی نیست که هر کسی که شیخ صدوق از او روایت نقل کند معتبر باشد لذا با توجه به اینکه خود ابوالقاسم محمد استرآبادی توثیق نشده و بعلاوه اینکه صرف نقل روایت شیخ صدوق از او به معنای توثیق او نیست بنابراین حداقل این است که در مورد این شخص ابهام وجود دارد.

اما در مورد آن دو نفر دیگر؛ یعنی ابوالحسن علی بن محمد بن سیار و ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد هم نه مدحی و نه ذمی در کتب رجالی وارد نشده و توثیق هم نشده‌اند فقط آنچه که درباره آنها وارد شده این مقدار است که این دو نفر شیعه بوده و به همراه پدرانشان از دست زیدیه از طبرستان فرار کرده و به سامراء رفتند و امام عسکری(ع) به پدرانشان فرمود که شما برگردید و فرزندان را اینجا بگذارید تا تفسیر بیاموزند.^۱ پس آنچه که در مورد این دو نفر آمده در همین حد است و نه بیشتر. حال با توجه به اینکه تفسیر منسوب به امام عسکری(ع) را این دو نفر نقل کرده‌اند سؤال این است که آیا به صرف اینکه این دو نفر شیعه بوده و امام عسکری(ع) به آنها فرموده‌اند در سامراء بمانید و تفسیر بیاموزید می‌توان گفت که این تفسیر معتبر است یا طریقی که به این کتاب وجود دارد قابل اعتماد است؟ واقع مطلب این است که صرف شیعه بودن و اینکه امام عسکری به آن دو نفر(ع) فرموده باشند بمانید و تفسیر یاد بگیریید دال بر وثاقت آنها نمی‌باشد و فوقش این است که مدح و ذمی درباره آنها گفته نشده ولی اینکه مدح و ذمی درباره آنها وارد نشده کفایت نمی‌کند برای اینکه ما بخواهیم کتابی را که این دو نفر نقل کرده‌اند معتبر بدانیم لذا به نظر می‌رسد عمده اشکالی که در مورد این کتاب وجود دارد طریقی نقل آن از پدر شیخ صدوق تا امام عسکری(ع)؛ یعنی سه نفری که واسطه در نقل این تفسیر امام عسکری(ع) هستند می‌باشد.

اشکال:

با توجه به مشکله‌ای که در مورد سه نفر مذکور وجود دارد چطور شخصی مثل علامه مجلسی و پدرش قائل شده‌اند به اینکه «من له معرفة بالروایات یجزم بصدوره عن الإمام(ع)»؛ کسی که به روایات آشنا باشد یقین پیدا می‌کند به اینکه روایات این کتاب از امام(ع) صادر شده است؟

۱. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۷۱.

شاید بتوان به عنوان شاهد و دلیل قول علامه مجلسی و پدرش این مطلب را ذکر کرد که مرحوم صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه از این تفسیر روایت نقل کرده؛ یعنی بعضی از روایات مذکور در من لایحضره الفقیه از کتاب منسوب به امام عسکری(ع) نقل شده و با توجه به اینکه شیخ صدوق در مقدمه کتاب من لایحضره الفقیه بر صحت و اعتبار روایات این کتاب شهادت داده است پس معلوم می‌شود روایات منقول از این تفسیر معتبر است. ما سابقاً این مسئله را مورد بررسی قرار دادیم که آیا آنچه که شیخ صدوق در مقدمه کتاب گفته شهادت از ناحیه او تلقی می‌شود یا خیر و آیا اگر هم شهادت تلقی شود این شهادت دلالت بر صحت همه روایات من لایحضره الفقیه دارد یا خیر، ولی اگر ما پذیرفتیم که شیخ صدوق به صحت همه روایات مذکور در من لایحضره الفقیه شهادت داده؛ معنایش این است که روایاتی را هم که از تفسیر منسوب به امام عسکری(ع) نقل کرده معتبرند و معنای این مطلب این است که تفسیر منسوب به امام عسکری(ع) هم معتبر باشد؛ چون نمی‌شود کتابی از امام(ع) نقل شده باشد لکن بعضی از روایات آن پذیرفته شود و بعضی هم پذیرفته نشود پس نتیجه می‌گیریم تفسیر منسوب به امام عسکری(ع) معتبر است.

پاسخ:

به نظر می‌رسد این استدلال تمام نباشد؛ چون شیخ صدوق مجموعاً چند روایت از تفسیر منسوب به امام عسکری(ع) نقل کرده و این موارد هم وقتی بررسی می‌شود ملاحظه می‌شود که طریقی را که در من لایحضره الفقیه برای آن روایات وارد شده غیر از طریقی است که در خود تفسیر منسوب به امام عسکری(ع) آمده است؛ مثلاً شیخ صدوق روایتی را در باب تلبیه^۱ از پدر ابوالحسن علی بن محمد بن سیار و پدر ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد نقل می‌کند در حالی که همان روایت در کتاب تفسیر منسوب به امام عسکری(ع) از خود این دو نفر نقل شده پس طریق روایت مختلف است لذا می‌توان گفت شیخ صدوق آنچه را که در من لایحضره الفقیه نقل کرده غیر از طریقی است که در کتاب تفسیر منسوب به امام عسکری(ع) آمده است؛ یعنی از یک طریق دیگری غیر از طریق این کتاب نقل کرده است و بعید به نظر می‌رسد که منظور از ابوین که شیخ در من لایحضره الفقیه از آنها روایت را نقل کرده پسران آنها؛ یعنی دو نفر مذکور باشند که نام پدران آنها برده شده است. لذا طریقی که در کتاب من لایحضره الفقیه آمده غیر از طریقی است که در کتاب تفسیر منسوب به امام عسکری(ع) آمده است.

بعلاوه بر فرض که چند موردی که در کتاب من لایحضره الفقیه آمده از کتاب تفسیر منسوب به امام عسکری(ع) باشد؛ یعنی شیخ صدوق آن روایات را از کتاب تفسیر منسوب به امام عسکری(ع) نقل کرده باشد صرف وجود چند مورد از روایات این کتاب در من لایحضره الفقیه دلیل بر اعتبار همه روایات آن کتاب نیست؛ یعنی چه بسا شیخ صدوق بعضی از روایات موجود در این کتاب را معتبر می‌دانسته ولی این ملازمه‌ای ندارد با اینکه همه روایاتی که در این کتاب تفسیر وارد

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۲۷.

شده معتبر و صحیح باشند لذا به نظر می‌رسد که حق در مسئله همان قول سوم است که مثل سایر کتب روایات این کتاب هم بررسی می‌شود تا صحت و سقم آنها مشخص شود.

«والحمد لله رب العالمین»